

پایان و هشتاد و یک  
آدم و سرورهای  
خشن



نویسنده: جورجیا برک  
مترجم: آزاده داوودی



## فهرست

### ۶ مقدمه

### ۸ توت‌آبخ‌عامون

بازگشت و الامقام

### ۱۸ ژولیوس سزار

بالاخره خودم هم گرفتار شدم

### ۲۶ کلتویاترا

شماره يك افقی

### ۳۴ کریستف کلمب

مرگ بر اثر آلودگی

### ۴۴ هنری هشتم

با کی ازدواج نکرد!

### ۵۲ الیزابت اول

او سرش را نزدیک خودش نگاه داشت

### ۶۲ بوتاهونتس

گردگان و الامقام

### ۷۲ گابلتو گالیله

زنده ماندن با نماندن

### ۸۰ ولفگانگ آمادئوس موتسارت

هر پسر خوبی، کارش را خوبه انجام می‌دهد

### ۹۰ ماری آنتوانت

من این کار را از قصه انجام ندادم

### ۹۸ جورج واشنگتن

دهان کوچکی بر از درد و رشق

### ۱۰۶ ناپلئون بناپارت

من از جزیره‌ها متنفرم

### ۱۱۴ لودویگ بتهوون

بتهوون و آن گوش‌ها

### ۱۲۴ ادگار آلن پو

اوه! دای بر پو

### ۱۳۲ چارلز دیکنز

داستان دو نفر

### ۱۴۲ جیمز ای. گارفیلد

جیمز چی؟

### ۱۵۲ چارلز داروین

چی؟ من و نگرانی؟

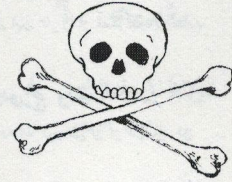
### ۱۶۲ ماری کوری

تو می‌درخشی، دختر!

### ۱۷۰ آلبرت انیشتن

انیشتن = مجموعه‌ی بزرگ؟

## مقدمه



## اخطار!

### اگر دل و جرأت کافی ندارید لطفاً این کتاب را نخوانید.

به خاطر می آورید زمانی را که فیلم بامبی را برای اولین بار تماشا کردید؟ صحنه‌ای را که در آن مادر بامبی از دنیا رفت یادتان هست؟ این که چطور ناگهان یک داستان دوست‌داشتنی درباره‌ی خانواده‌ای از آهوها به فیلمی وحشتناک تبدیل شد؟ حتماً با خودتان فکر کردید این دیگر چه مصیبتی ست؟ و حتماً در آن لحظه این موضوع در ذهن شما شکل گرفت که وقتی مادر بامبی می‌میرد، پس حتماً هرکس دیگری هم می‌میرد.

خواندن این کتاب مثل این است که مرگ مادر بامبی را بارها و بارها به‌خاطر بیاورید. البته این کتاب خیلی از داستان بامبی بدتر و تکان‌دهنده‌تر است، چون درباره‌ی خون و عرق و دل و روده‌ی آدم‌های واقعی ست. این کتاب شامل داستان‌های واقعی از چگونگی مرگ افراد مهمی ست که تاکنون زندگی کرده‌اند.

احتمالاً نمی‌دانید که جورج واشینگتن، کلثوپاترا یا بت‌هون چگونه مردند، چون هر کتابی که تا الان درباره‌ی این افراد خوانده‌اید این اتفاق را نادیده گرفته‌اند. دلیلش هم این است که مریض

شدن و مردن اتفاقی بزرگ و زشت و قطعاً ناراحت‌کننده است.

می‌شود در مورد هر آدمی چیزهای خوب زیادی گفت، اما این کتاب سرشار از خبرهای بد است. می‌توان در این کتاب یک‌عالمه اتفاق‌های گریه‌دار مسخره یا داستان‌های احمقانه‌ی کسالت‌بار یا بخش‌هایی که جالب اما وحشتناک است پیدا کرد، اما فراتر از همه‌ی این‌ها، این کتاب پر از واکن‌های نعش‌کشی و آدم‌های درب و داغان است و واقعاً چه کسی می‌تواند از نگاه کردن به چنین صحنه‌هایی صرف‌نظر کند؟

حتی زمانی که آدم‌ها بر اثر انفجار ریه، خون‌ریزی یک زخم، مسموم شدن یا گلودرد مرده باشند هم همیشه دنبال مقصر می‌گردند و انگشت اتهامشان به سمت کسی دراز است. از دید ما، انسان‌ها در زمان‌های گذشته مرتکب حماقت‌های بزرگی شدند و این حماقت‌ها دقیقاً چیزهایی ست که ارزش دارد در موردشان بنویسیم.

همه‌ی شخصیت‌های این کتاب سال‌ها پیش از دنیا رفته‌اند، اما آگاهی از آخرین روزهای زندگی‌شان باعث می‌شود انگشت اتهام را به سمت خودمان بچرخانیم. همچنین خواندن این داستان‌ها باعث می‌شود از بودن در دنیایی که در آن مسکن‌ها، اشعه‌ی ایکس و اورژانس وجود دارد، احساس خوش‌بختی بکنید.

کسی چه می‌داند، شاید آدم‌ها در آینده لحظه‌ای به گذشته برگردند و از این موضوع شگفت‌زده بشوند که ما واقعاً داشتیم به چه چیزی فکر می‌کردیم؟ بنابراین در این‌جا هشدار می‌دهم: مراقب خودتان، دنیای اطرافتان و همه‌ی آدم‌ها باشید و اگر دل و جرأت کافی ندارید این کتاب را نخوانید!

